

کادر نیروی انتظامی استانمان سرپرستی بیش از ۵۰۰۰ کودک یتیم را برعهده گرفتند

پرچم پلیس بالا



«در بهشت خانه‌ای وجود دارد به نام دارالفرح (خانه شادی) و تنها کسانی وارد آن می شوند که یتیمان مؤمنان را شاد کنند.» به نظر تان همین یک حدیث از پیامبر (ص) کافی نیست برای آنکه بفهمیم چرا مردم ایران، این قدر در حوزه انفاق و حمایت از محرومان و یتیمان دست و دل باز هستند و آواز دشان همه جاییچیده است؟ شاید خیلی ها در شرایط اقتصادی این روز ها، به ناچار دو دو تا چهار تایی شان بیشتر شده باشد، اما با این حال، آن قدر نسبت به هم نوعان خود احساس مسئولیت می کنند که گاهی از خواسته های خودشان صرف نظر می کنند تا دست نیاز مندی را بگیرند و برای خود توشه ای جمع کنند. مانند کادر نیروی انتظامی استان خراسان رضوی که در ماه گذشته کاری کردند کارستان. جانمان برایتان بگویم که ۲هزار و ۲۴۳ نفر از بچه های با مرام و خوش غیرت نیروی انتظامی در کنار اقتدار و روحیه جهادی شان برای تحکیم و توسعه نظم و امنیت در جامعه، حمایت ۵هزار و ۳۸۰ کودک یتیم و محسنین استان را بر عهده گرفتند. راستی اگر از این چشمه روشنی مان کیف کردید و دلتان خواست در طرح اکرام ایام و محسنین شرکت کنید، فقط کافی است همین الان عدد ۱ را به سامانه ۳۳۳۳۱۰۳ ارسال کنید یا با شماره ۰۲۱۲۸ تماس بگیرید.

یادداشت

معلم بزرگ ترین سرمایه ملی



برخی ها همه چیز را با ریال و به تازگی هم با دلار می سنجند. آدم ها را به همان اندازه ای محترم می شمارند که «درآمد»ش احترامشان را برانگیزد! از این آدم ها کم نداریم، هر چند کیشان هم زیاد است! یادم هست در جلسه ای، فردی با تیختر می گفت ارزش هر رشته تحصیلی و هر کار، به میزان درآمد و به قولش به صفرهای سمت راست عدد صحیح است. با همین نگاه هم آدم ها را اندازه می گرفت و برابر افشار کم درآمد، کوه غرور بود و برابر

برخورداران، با خاک تراز می شد. اودر صحبت با طرف مقابلش که معلمی ارجحند بود، می گفت چرا به جای معلمی دنبال مشاغل فلان ورشته فلان نرفتی؟ معلم بنده خدا مانده بود چه جوابی بدهد، چیزی که هم بتواند معلمی را حرمت بگذارد و هم جوابی به این فرد باشد که دل گیر نشود. من اما همان وقت در جوابش گفتم که آدمی رانه به میزان دریافتی که به حاصل کارش باید سنجید. به همین مؤلفه هم باید ارزش گذاری کرد. آن که کار نیک می کند و دیگری از کار او بهره نیکو می برند، باید عزیز شمرده شود. معلمی که چراغ در جان برمی افروزد و کلماتش کلید می شود برای فرداها، استادی که از افراد بی سواد و خام، عالم و پخته می پرورد، کارگری که حاصل فعالیتش نان می شود و در سفره مردم می نشیند، سقف می شود و بالای سر مردم قرار می گیرد، خدمت می شود و در اشکال گوناگون، مایلش مردم را رفیع می کند، گرما می شود و زمستان را از زمهریر می رهند، خنکایی دل پذیر می شود و در تابستان، فضایی دل نشین می آفریند و ... باید محترم شمرده شود که کار او در نهایت، احترام به انسان است. همین روزهای پیش بود که رهبر گران قدر انقلاب به زیبایی کار را عامل حیات جامعه دانستند و فرمودند: «ارزش کارگر ارزش جانیست جامعه است، ارزش زندگی مردم است». این گفتم و امروز در این نوشتار مؤکد می کنم باورم را که افراد را به میزان اثرگذاری شان باید ستود، نه فقط درآمدی که از این کار به دست می آورند. اگر صرف درآمد ملاک بود، باید مختلسان و قاچاقچیان را بالای سرمان جا می دادیم که به روزی، به امضایی، به کاروانی، اندازه عمر هزاران معلم و استاد و مهندس و کارگر درآمد دارند. اینان اما در اندیشه ایمانی و افکار مردم، منفورند. حق هم همین است که صاحبان سفره حرام را حرمتی نیست، بلکه نفرت روزافزون است. زشتی و پلشتی است و چنان که در مضر حضرت مولانا می خوانیم، باید ریشه حسد، بداخلاقی، کبر، نخوت، درازدستی و آلوده زبانی را در لقمه پیدا کنیم. یک جایی، لقمه حرامی خورده ایم، یا روزی ناپاکی به روح و جان خود داده ایم که به تنگنای این بیماری ها افتاده ایم. اگر دنیا را بانگاه حلال ببینیم، معلمی را دارای شائی پیامبرانه خواهیم دید و خواهیم ستود و کارگر را از خواهیم نهاد. حق مطلب را و تکلیف تکریم کریمان را هم باید چنین ادا کرد. این طرفه نکته ای است که باید گفت، به ویژه به گوش کسانی که عیار سنجششان با صفرهای حساب افراد تنظیم می شود.



یاد باد آن روزگاران یاد باد

۲۵۰ شاگرد و ۲۵ معلم مدرسه قدیمی خاقانی و استقلال، هر سال به مناسبت روز معلم دور هم جمع می شوند



«در نظر داریم هفتمین گردهمایی دانش آموزان و معلمان قدیم را بعد از گذشت ۳۸ سال، با حضور بیش از ۲۵۰ دانش آموزان و ۲۵ معلم آن زمان، با پای مدرسه و واقف زمین در محل مدرسه قدیمی مان برگزار کنیم. لطفاً به هم کلاسی های دیگر هم اطلاع رسانی کنید.» این متن دعوت نامه شان است. مردانی که حالا نیم قرن از عمرش را گذرانده و موسوی وریش سپید کرده است. پدرانیه که روزی پشت نیمکت های مدرسه ای در خیابان پورسینای ۱۶ نشسته بودند و چند سال است قراری مردانه گذاشته اند برای وفاداری به دیدار هم، آن هم کنار معلم هایشان. سال ۱۳۹۴ اولین دوره قرارشان راه افتاد. اگر کرونا بی در کار نبود، امسال دهمین گردهمایی را جشن می گرفتند، یک دورهمی بی نظیر. آن قدر که در گینس هم ثبتش کردند. همه هم کلاسی ها و معلمان آن مدرسه می دانند که روز معلم هر جای دنیا و ایران که باشند، باید خودشان را به مدرسه دوران کودکی شان برسانند. امروز بهانه ای شد برای شنیدن ماجرای جالب شروع این دورهم آمدن و حال خوش این جمع چند صنفه.

گزارش روز



روزنامه نگار
تیکه بیکه

پاداش شغل معلمی



خواهد شد؟ پاسخ او مثبت است: «اگر عمر دوباره می گرفتم، حتما دوباره همین راه را می رفتم. چنان که همان زمان جوانی هم پیشنهاد شغل دیگر داشتم، اما قبول نکردم. انگار معلمی و آموزش در وجود من بود. اگر بگویم دانش آموزانم را تنبیه نکردم، درست نیست، اما اگر هم بوده، خیلی به ندرت بوده است. همان موقع هم تلاش کردم عذرخواهی کنم و از آنان حلالیت بطلبم و خدا را شکر همه پیدا شدند. به اشکال مختلف از آن ها رضایت گرفتم.»

عطاران درباره موفقیت دانش آموزانش می گوید: «دیدن شاگردانم در پست ها و مقامات بالا برای من بسیار شادی آفرین است. در یکی از جلسات دورهمی، یکی از دانش آموزانم گفت من هنوز وقتی دعای فرج را می شنوم، یاد شما می افتم و برایتان دعا می کنم. من «رب اشرح لی صدری، را می خواندم. یکی دیگر از دانش آموزانم می گفت هنوز آن آیه را حفظ است.» وی با وجود چهار فرزند و نوه هایش، شاگردانش را مانند فرزندان اش می داند و وقتی از سرنوشت تلخ دانش آموزانش خبردار می شود، برایش افسوس بی نهایت دارد: «یک بار متوجه شدم یکی از دانش آموزانم معتاد است. از طریق برادرش کارهایی کردیم که او را نجات بدهیم و به زندگی برگردانیم. حتی یادآوری خاطره آن ها که مثل بچه هایم هستند، ناراحت می کند.»

محمد حسین عطاران مشهدی، هشتاد و دو ساله و بازنشسته است، اما در پست مدیریت به شغل فرهنگی اش ادامه می دهد. پنج سال از استخدام و شروع کارش در نیشابور می گذشت که به ناحیه تبادلکان و مدرسه خاقانی منتقل شد و همان شد که حالا در دورهمی معلمان و شاگردان حضور دارد. قبل از برپایی دورهمی مثل همه معلم های دیگر گاهی در این اداره و آن کوچه و خیابان شاگردانش را می دید. نه اینکه او بناسدشان، بلکه خودشان نشانی می دادند: «همان ها، هم دنبال معلم های دیگر هستم و شاگردانم را می بینم. ما هم کار سختی نبود. تقریباً در همه دوره ها با کمال میل شرکت کردم.»

شاگردانش از او به عنوان یک معلم مهربان و دل سوز تعریف می کنند. عطاران متواضعانه از شغل معلمی تعریف می کند: «خیلی احساس شادمانی می کنم از اینکه معلم هستم و شاگردانم را می بینم. ما فرهنگی ها یک حقوق داریم که همراه و اریز می شود، اما پاداش کاری که انجام می دهیم، نیست. پاداش ما آن محبتی است که دانش آموزان به ما دارند. اتحادی که بین معلم و دانش آموز است و اینکه هنوز بعد از سال ها ما را به خاطر داشته باشند. بعد از آن دورهمی ها کمتر جایی هست که بروم و با محبت و کمک بچه هایم روبه رو نشوم.»

سؤال این است که اگر باز گردد، آیا دوباره معلم

بانی دورهمی



۲۵ معلم آن زمان را دورهم جمع کردم. فقط دوسه نفری به دلیل کهولت سن فوت کرده بودند. بابای مدرسه را اوردم و آقای جوادی، کسی که زمین را واقف کرده بود، برای پیدا کردن هم کلاسی ها و معلم هایش کم زحمت نکشیده است. به شهرهای دیگر سر زده و کتک هم خورده است: «در این مسیر بی اندازه دردسر کشیدم. به شهرهای دیگر سفر کردم تا نام و نشانی از آدم ها پیدا کنم. یک بار دنبال یک نفر می گشتم و زنگ یک خانه را اشتباه زدم. یک دست کتک مفصل از صاحب خانه خوردم تا بعد که آرام شد، توانستم توضیح بدهم برای چه کاری آمده ام و سوء تفاهم برطرف شد.»

هشت سال پی درپی دورهمی را برگزار کرده و فقط در دوران کرونا بین آن وقفه افتاده است. اگر آن سال ها هم برگزار می شد، امسال دوره دوم بود. هم کلاسی های آقای کریمی از شهرهای دیگر ایران که هیچ، از کشورهای ترکیه، کانادا، استرالیا و آمریکا هم مهمان این جشن هستند: «از دوسه ماه قبل به همه پیام می دهمیم و تاریخ جشن را اعلام می کنیم که بتوانند خودشان را برسانند. دوست داریم همه حضور داشته باشند. یک آلبوم عکس از دورهمی های این چند سال هم دارم که در گروه می گذارم، اما اصل عکس ها در کتاب فروشی خودم است.»

همین پیگیری هایش سبب شد که نام گروه و رکوردشان در گینس ثبت شود. آن هم به نام خود کریمی. به این دلیل که موفق شده بود این تعداد معلم و دانش آموز یک مدرسه را بعد از سی و چند سال و برای سال های پیاپی دورهم جمع کند و خیال قطع کردن آن را هم ندارد: «این دورهمی ها علاوه بر شادی های عمیق بین اعضا، برکات زیادی هم داشته است. از همه زیباتر این است که بهانه ای برای آشنایی خانواده ها و ازدواج جوانان شده است. تادلتان بخواهد، برای رفع مشکلات و گرفتاری ها به کمک هم می روند. یکی نقاش می خواهد. در گروه اعلام می کند. دیگری کاری در اداره ای دارد و ... خلاصه همه باور هم هستند،

گروه بچه های خاقانی



خاطره خوش دیدارهای قبلی را با خود دارد و برای مهمانی امسال آماده است: «کم و بیش با چند نفر از هم کلاسی ها و بعضی معلم هایم به واسطه کارهای هنری و جلسات شعر در ارتباط بودم. باره افتادن شبکه های اجتماعی، به تدریج یکدیگر را پیدا کردیم و بعد یک گروه زدیم و اسمش را گذاشتیم بچه های خاقانی.»

اولین دوره ای که حسین صالحی در جشن حضور داشت، حدود صد نفری می شدند. او که در آستانه پنجاه سالگی است و مدرس دانشگاه هنر و استاد خوش نویسی، از خوبی های این دورهمی و یافتن دوستان قدیمی اش می گوید: «این دیدارها فرصت مغتنم و عجیب و غریبی است. آدم هایی را می بینیم که همه در مرز بازنشستگی که سالمندی را می گذرانند. باور کردنی نیست که این سال ها چقدر زود گذشت. کنار آن ها به سال های خوش کودکی برمی گردیم.»

صالحی دوست دارد از هم کلاسی هایش تعریف کند و تفات آدم ها و زندگی هایشان: «بین بچه های مدرسه همه عاقبت به خیر نشدند، هم معتاد داشتیم هم اعدامی. اما حالا آن هایی مانده اند که تحصیل کرده و فرهنگی هستند. خصلت بچه های پایین شهر همین است اگر خوب باشند. خیلی خوب اند و اگر به راه بد بروند هم خیلی بد خواهند شد. چون چیزی نبوده که ندیده باشند و همه چیز در دسترس آن هاست. من پس از پایان دوره راهنمایی

خاطرات زنده



خانه پدری اش با آن حیاط نهصد متری دیوار به دیوار مدرسه، فضای قشنگی داشت و پردرخت و باصفا بود: «روزگار خوشی با دوستانم داشتم. چون فضای مدرسه کوچک بود، زنگ ورزش می رفتیم باغ های اطراف یا روی زمین های سفت فوتبال بازی می کردیم. یک استخر غیر استاندارد به نام جواد می داشتیم که تابستان ها در آن شنا می کردیم. گاهی از کلاس فرار می کردیم و می رفتیم توت خوردن. چه خوب شد که دوباره هم کلاسی هایم را دیدم و خاطرات سی و چند سال پیش زنده شد.»

جواد باستانی پنجاه و سه ساله و پدر سه فرزند، دوران تحصیلش را در دبستان خاقانی آغاز کرد و بعد از راهنمایی استقلال، راهی هنرستان شد و از آن کوچه و محله و دوستان فاصله گرفت، برای هنده هجده سال. کارشناسی عمران، کارشناسی ارشد شهرسازی و دکترای مدیریت بحران دستاورد همان سال هایی بود که ساکن مشهد نبود و با هیچ کدام از هم کلاسی ها ارتباطی نداشت. اما خانه پدری اش هنوز همان جاست. همین شد که آقای کریمی، هم کلاسی قدیمی اش، پیداش کرد: «آقای

کریمی با من تماس گرفت و گفت بیا دورهمی داریم. اما دوره اولی که دورهمی برگزار شد، من مشهد نبودم. اصلاً فکرش را هم نکرده بودم که روزی دوستان قدیمم را ببینم. یعنی آن قدر مشغول کار و زندگی بودم که فقط گاهی وقتی که به خانه پدرم سری زدم و ساختمان مدرسه را می دیدم، دلم هوای آنجا را می کرد، دو سال از دورهمی را کنار بچه های قدیم بوده و لحظه به لحظه آن دیدار هم کلاسی و معلم ها برایش لذت بخش و ناب بودند. باستانی می گوید: «در همه این سال ها از معلم هایم خبر نداشتم. در اولین دورهمی وقتی آن ها را دیدم که در حال دفاع از پایان نامه دکتری بودم. به عنوان یکی از پنج نفری که در ایران این رشته را می خواندم، معلم هایم از دیدن من خیلی خوش حال شدند. با افتخار دوران تحصیل را برایشان تعریف می کردم. احساس عجیبی بود، مثل اینکه به آن ها نشان دادم همان طور که دوست داشتند، درس خواندم و موفق شدم.»

محل زندگی او و مدرسه اش به قول خودش، «وضعیت خاصی داشت، طوری که میان همه دانش آموزان هم جوهر آدمی بود: «من سر کلاسی می نشستم که تعداد زیادی دانش آموز بزرگ تر از خودم داشتیم که مردود شده بودند. یاد نمی رود، وقتی کلاس پنجم بودم، هم کلاسی من که هجده ساله شده بود، اعدام شد.»